



## ضرورت بازنگری اصل عدم‌مداخله در پرتو هنجارهای نوظهور در حقوق بشر\*

سید سعید احمدی<sup>۱</sup> - دکتر ابوالفضل لطفی زاده<sup>۲</sup>



دکتر سیدفرشید جعفری پابندی<sup>۳</sup>

This is an open access article under the CC BY license (<http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

### چکیده

تفوق اصل عدم‌مداخله به عنوان یکی از اصول تثبیت شده در حقوق بین‌الملل و به طور خاص منشور سازمان ملل، اگرچه تا سال‌های آغازین قرن بیست و یکم نیز ادامه یافت، با این وجود به نظر می‌رسد در پرتو تحولات پرشتاب حقوق بشر در عصر جدید، چنین اقتداری با چالش‌ها و محدودیت‌های اساسی مواجه شده باشد. تحولاتی که اینبار به جای توسل به مکانیسم‌های حکومتی حقوق بشر، در اقدامی بی‌سابقه و به عنوان نقطه‌عطفی در روند توسعه حقوق بشر، با دور زدن حاکمیت ملی، ارکان اساسی آن را نشانه رفته و عملاً به حاشیه رانده است. در واقع این پرسش اصلی قابل طرح است که در چارچوب گسترش هنجارهای حقوق بشر معاصر، اصل عدم‌مداخله چه تحولات هنجاری و ساختاری را شاهد بوده و این تحولات با چه چالش‌هایی روبه‌رو بوده است؟ در پژوهش حاضر با روش توصیفی تحلیلی به بررسی این تحولات و چگونگی تأثیرگذاری آن بر ماهیت و گستره اصل عدم‌مداخله از زاویه‌ای متفاوت پرداخته شده است. برآیند کلی این تحقیق حاکی از این واقعیت است که تبدیل حاکمیت به مسئولیت و شکل‌گیری تئوری مسئولیت حمایت، تحریم‌های اقتصادی هدفمند و مداخله نظامی به قصد مبارزه با تروریسم نمونه‌هایی از این دست هستند که علاوه بر تعارض تئوریک با مطلق‌گرایی اصل عدم‌مداخله، در عمل نیز، قدرت بلامنازع دولت‌ها را به‌ویژه در عرصه حقوق بشر به نحو چشمگیری تنزل داده‌اند.

**کلید واژگان:** اصل عدم‌مداخله، منشور ملل متحد، حقوق بشر، حاکمیت ملی، تروریسم.

\* این مقاله برگرفته از رساله دکتری سید سعید احمدی با عنوان «تحول مفهوم اصل عدم‌مداخله در حقوق بین‌الملل» با راهنمایی دکتر ابوالفضل لطفی زاده است.

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری تخصصی حقوق بین‌الملل عمومی، گروه حقوق بین‌الملل، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران.

<sup>۲</sup> نویسنده مسئول، استادیار گروه علوم سیاسی، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران. / ایمیل:

[abolfazl.lotfizadeh@iauz.ac.ir](mailto:abolfazl.lotfizadeh@iauz.ac.ir)

<sup>۳</sup> استادیار گروه روابط بین‌الملل، واحد زنجان، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران.

## مقدمه

اصل عدم‌مداخله به‌عنوان میراث معاهدات صلح و ستفالی ۱۶۴۸ و یکی از اصول مصرح در منشور سازمان ملل متحد، در زمره حقوق و تکالیف بنیادین دولت‌ها محسوب می‌شود. این اصل علاوه بر آنکه خود از نتایج اصل احترام به حاکمیت دولت‌ها منطبق با بند ۱ ماده ۲ منشور است، از عناصر مهم و تأثیرگذار در نظم حقوقی و سیاسی بین‌المللی نیز محسوب می‌شود. به‌منظور پی بردن به اهمیت این اصل نزد دولت‌ها، می‌توان اظهارات نماینده آمریکا جان فاستر دالس<sup>۱</sup> را در جریان کنفرانس سانفرانسیسکو یادآور شد که بیان می‌دارد: این مقرر (بند ۷ ماده ۲) بدین منظور طراحی شده است که صلاحیت داخلی را نه صرفاً یک فرمول فنی و حقوقی بلکه به یکی از اصول اساسی سازمان تبدیل کند. «بر این مبنا وی تصمیم انشا کنندگان پیش‌نویس را برای انتقال این مقرر از فصل حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات (که در پیشنهاد های کنفرانس دامبارتن اکس بوده) به فصل اصول اساسی سازمان موجه می‌داند» (Ahmed, 2006: 185). با این وجود به نظر می‌رسد در پارادایم کنونی حقوق بین‌الملل و ادامه روند تکاملی آن در راستای انسانی ساختن قواعد و مقررات و همچنین تضمین حقوق بشر و آزادی‌های اساسی در مقابل لجام گسیختگی دولت‌ها، حوزه نفوذ و اقتدار اصل عدم‌مداخله با چالش‌های جدی مواجه شده باشد. «همان‌گونه که دو دهه پس از یازده سپتامبر و در نیمه نخست قرن بیست و یکم هزاره جدید، حقوق بشر هم در بعد سیاسی و هم در بعد حقوقی وسعت و عمق بیشتری یافته است» (ذاکریان، ۱۳۹۹: ۳۵)؛ (Zakerian, 2021: 35).

پرسش اصلی در پژوهش حاضر این است که چنین تغییری در رویکرد حقوق بین‌الملل معاصر به‌ویژه حمایت از حقوق بشر و مقابله با جنایات بین‌المللی در تقابل با حفظ صلح و امنیت بین‌المللی دولت‌محور، چه تأثیری بر بنیان اصل عدم‌مداخله و یا دامنه نفوذ و اقتدار آن خواهد نهاد؟ محتمل‌ترین فرضیه این است که حقوق بین‌الملل در سالیان اخیر توانسته به مدد هنجارهای نوظهور در حوزه حقوق بشر در عرصه‌هایی از سد حاکمیت ملی عبور کرده و اصل عدم‌مداخله را سست گرداند. وضع تحریم‌های یک‌جانبه هدفمند علیه دولت‌های ناقض حقوق بشر، مسئولیت حمایت و مبارزه با تروریسم بین‌المللی به‌عنوان یک جنایت علیه بشریت نمونه‌هایی از این هنجارها به شمار می‌روند. «به‌گونه‌ای که برخی تا آنجا پیش رفته‌اند که معتقدند اصل عدم‌مداخله در طی سالیان اخیر وزن حقوقی و سیاسی خود را از دست داده به نحوی که امروز بیش از یک ارزش نامناسب نیست» (Simma, 2015: 301) در برهه کنونی که برخی دولت‌ها علی‌رغم تعهدات بین‌المللی خود در زمینه حقوق بشر در موارد متعددی حاکمیت ملی را دستاویزی برای مصونیت در قبال جنایات علیه بشریت و نقض نظام‌مند حقوق بشر می‌دانند و از سوی دیگر منازعات نظامی و سیاسی در سوریه، یمن و عراق، همچنین مداخله نظامی کشورهای هم‌جوار به بهانه مبارزه با تروریسم و صیانت از

<sup>1</sup>. John Foster Dulles

تمامیت ارضی خود که در آن دولت‌های درگیر با تفسیری دوگانه از اصل عدم مداخله در پی دستیابی به اهداف مورد نظر خود هستند، بازنگری و تجدید پژوهش در مفهوم اصل عدم مداخله بیش از پیش ضروری به نظر می‌رسد. افزون بر آن، اختلاف رویه میان دولت‌ها و همچنین اختلاف نظرهای موجود میان حقوقدانان در مواجهه با اصل عدم مداخله، نیازمند بررسی دقیق‌تر این اصل از حیث انطباق آن با دگرگونی‌های نظام بین‌الملل است. پژوهش حاضر با توسل به روش توصیفی - تحلیلی و با هدف بررسی و شناسایی تحولات چند سال اخیر در حوزه حقوق بشر از یک سو و چگونگی تأثیر یا عدم تأثیر برخی از مهم‌ترین هنجارهای نوظهور حقوق بشر در ماهیت اصل عدم مداخله و اعتبار آن در نظام کنونی حقوق بین‌الملل به انجام رسیده است. بدیهی است که پرداختن به سایر هنجارها از ظرفیت این پژوهش خارج بوده و نیازمند فرصت کامل‌تری است.

#### ۱- پیشینه

پژوهش‌های انجام شده پیرامون اصل عدم مداخله عمدتاً ناظر بر جایگاه اصل عدم مداخله در میان اصول مصرح در حقوق بین‌الملل و به‌طور خاص منشور سازمان ملل و یا از نقطه نظر تأثیرپذیری این اصل از تحولات مربوط به حاکمیت در دوره معاصر و در مواردی نیز با نگاهی تطبیقی بوده است، که ذیلاً به سه مورد اشاره می‌شود.

میرمحمدی در پژوهشی با عنوان «اصل عدم مداخله در اسلام و حقوق بین‌الملل» (میرمحمدی، ۱۳۹۰: ۱-۴۲۱)؛ (Mirmohammadi, 2012: 1-421) با نگاهی تطبیقی به اصل عدم مداخله در تلاشی ارزشمند برای نشان دادن نقاط اشتراک و افتراق پیرامون اصل عدم مداخله در دو گستره اسلام و حقوق بین‌الملل معاصر بوده است. در نقاط ضعف آن، عدم تطابق اثر با تحولات هنجاری و ساختاری در حوزه اصل عدم مداخله و به‌طور خاص دگرگونی‌های حقوق بشر است.

میرفخرائی در پژوهشی دیگر با عنوان «بررسی اصل عدم مداخله و کاربرد زور در پرتو تحولات جهانی» (میرفخرائی، ۱۳۹۳: ۲۳-۴۶)؛ (Mirfakhraee, 2015: 23-46). تلاش دارد تا با بازگشت به گذشته و نظریه‌های مطرح در خصوص اصل عدم مداخله، منشأ رفتار قدرت‌های بزرگ را از مداخله در امور سایر کشورها توضیح و افق‌های پیش رو در این خصوص را ترسیم نماید. علی‌رغم دقت نظر نویسنده برای واکاوی رویکرد دولت‌ها در مواجهه با اصل مذکور، به دلیل نگاه تک‌بعدی مؤلف، تأثیر ملاحظات حقوق بشری بر جهت‌گیری دولت‌ها و نحوه اثرگذاری آن بر اعتبار اصل عدم مداخله مورد غفلت واقع شده است.

زمانی و طلعت در مقاله‌ای با عنوان «فرسایش حاکمیت ملی در حقوق بین‌الملل معاصر: ...» (زمانی و طلعت، ۱۳۹۸: ۵۹-۸۸)؛ (Zamani & Talaat, 2020: 59-88). در پی بررسی پیرامون ظهور مفهوم حاکمیت در اندیشه سیاسی و حقوق بین‌الملل سنتی و معاصر بوده‌اند، از نقاط قوت اثر، تلاش برای به تصویر کشیدن روند تعدیل حاکمیت و همچنین فرسایش حاکمیت به‌ویژه در

چارچوب مداخلات بشردوستانه و پدیده جهانی شدن است. نقد وارد بر آن نیز، عدم تمرکز بر سایر حوزه‌های تحدیدکننده اصل عدم مداخله به‌ویژه پرداختن به مصادیق آن است. با کمی دقت در آثار یاد شده می‌توان دریافت که علی‌رغم تلاش‌های ارزشمند صورت گرفته، نتایج حاصله، همسو با تحولات پرشتاب در حوزه حقوق بشر و تأثیر روزافزون آن بر اصل عدم مداخله و به‌طور خاص صلاحیت داخلی دولت‌ها نبوده است. ویژگی مطالعه حاضر، انطباق آن با تحولات ساختاری و هنجاری نوظهور در ساحت حقوق بشر چه به لحاظ موضوع و هم از حیث چارچوب نظری با ذکر مصادیق تحدیدکننده اصل عدم مداخله نظیر پدیده رایج مبارزه با تروریسم با تأکید بر بحران سوریه بوده که آن را از سایر پژوهش‌های صورت گرفته متمایز می‌سازد.

## ۲- چارچوب مفهومی و مبانی نظری

ارائه یک چارچوب مفهومی از اصل عدم مداخله طبعاً از رهیافت بررسی مفاهیم ساختاری این اصل یعنی حاکمیت ملی و صلاحیت داخلی امکان‌پذیر خواهد بود. چرا که مبنا و شالوده اصل عدم مداخله بر بنیان استقلال و حاکمیت ملی دولت‌ها استقرار یافته است. افزون بر آن، تعارضات اساسی میان مبانی نظری سنتی و مدرن از مفاهیم مذکور، در گستره تحولات شتابان حقوق بشر قابل‌انکار نیست. «ژان بدن<sup>۱</sup> در اثر برجسته خود، شش کتاب جمهوری (۱۵۷۶) به شرح و بسط نظریه سیاسی<sup>۲</sup> پرداخته است که آموزه حاکمیت مطلق در بطن آن قرار دارد. در نظر بدن حاکمیت نمی‌تواند از نظر قدرت یا وظایف، یا مدت‌زمان آن محدود باشد» (Haddock, 2012: 133). «در نتیجه می‌توان گفت که بدن نخستین کسی است که سنگ بنای حاکمیت مطلق<sup>۳</sup> و مصونیت دولت‌ها از هرگونه مداخله خارجی را بنیان می‌نهد. این اعتقاد وجود دارد که واتل، حقوقدان سوئیسی اولین کسی است که تعریفی روشن از اصل عدم مداخله ارائه داده است. کتاب وی تحت عنوان حق مردم به اصول حقوق طبیعی استوار بود ولی تمایلی به جنبه‌های عملی هم در آن به چشم می‌خورد. وی دکتترین برابری کشورها را در حقوق بین‌الملل مطرح ساخت» (Shaw, 2010: 33). تلاش‌های برخی از متفکران در قرن نوزدهم منجر به تغییراتی در ماهیت اصل عدم مداخله گردید. در این میان نقش نظریه‌پردازان بریتانیایی ریچارد کوبدن و استوارت میل از دیگران پررنگ‌تر است. کوبدن نماینده برجسته لیبرال در مجلس عوام بریتانیا به دلیل تلفیق دادن اصول تجارت آزاد و عدم مداخله مشهور است. «علی‌رغم تلاش‌های بسیاری که او در راستای جلوگیری از مداخله و گسترش سیاست

<sup>1</sup> . Jean Bodin

<sup>2</sup> . Political Theory

<sup>3</sup> . Absolute Sovereignty

<sup>4</sup> . Vattel

عدم مداخله و تجارت آزاد از خود نشان می‌دهد، قدرت عواملی که حکومت را از اعمال اختیارات گسترده و میل به مداخله بازمی‌دارد و مزایای این اصل عدم مداخله برای دولت‌ها را دست‌کم می‌گیرد» (میرفخرائی، ۱۳۹۲: ۳۲)؛ (Mirfakhrae, 2014: 32).

شرط کالو که توسط کارلوس کالو حقوق‌دان شهیر آرژانتینی (۱۸۲۴ تا ۱۹۶۰) مطرح شد مبتنی بر این بود که «در موارد اختلافات خارج از قرارداد، خارجیان از حق درخواست حمایت قضایی و دیپلماتیک از دولت ملی خویش صرف‌نظر و موافقت می‌نمایند که حل و فصل اختلاف به دادگاه‌های محلی واگذار شود پرواضح است که شرط کالو در جهت محدود ساختن مداخلات سیاسی و حقوقی دولت‌های بزرگ غربی بود که اغلب به دنبال بهانه یا فرصتی برای اعزام نیروهای مسلح، اعمال فشارهای شدید سیاسی و یا سایر اشکال مداخله بودند» (Casesse, 2009: 69). دکترین دراگو<sup>۱</sup> که در اوایل قرن بیستم توسط لوئیس ماریا دراگو وزیر خارجه، دیپلمات و حقوق‌دان آرژانتینی مطرح شد تلاش دیگری جهت محدود نمودن مداخله قدرت‌های بزرگ و استفاده آنان از حقوق بین‌الملل به عنوان ابزار استثمار علیه دولت‌های ضعیف بود. «نظریه‌ای که به موجب آن دولت‌ها حق ندارند برای بازپس‌گیری دیون خود از دول دیگر به‌زور متوسل شوند. آموزه دراگو مقرر می‌نماید که قصور دولت در پرداخت دیون عموماً نسبت به بیگانگان یا دول دیگر به آنها حق نمی‌دهد به‌صورت مسلحانه و نظامی جهت وصول وام اقدام کنند» (Bledsoe, 1996: 185).

نظریه دراگو همچنان از حمایت قابل توجه کشورها و دولت‌های جدیدالاستقلال برخوردار است. «با تصویب منشور ملل متحد، گام مهمی در راستای تثبیت مبانی سنتی ناظر بر عدم مداخله برداشته شد. وانگهی به باور برخی امروزه با توسعه روزافزون حقوق بشر، تردیدهای جدی در زمینه اعتبار نظریه‌های سنتی عدم مداخله که بر محوریت حاکمیت ملی بنا گردیده، پدیدار گشته است به گونه‌ای که بنیان‌های نظری مدرن<sup>۲</sup> حول غلبه حقوق بشر بر حاکمیت ملی در حال تکوین‌اند. «تاجایی که مک کورمیک معتقد است در دوره کنونی، حاکمیت<sup>۳</sup> نه ضروری است و نه حتی مطلوب او تحلیل خود را با این نتیجه به پایان می‌برد که از حاکمیت عبور کرده و وارد دوران پساحاکمیت شده‌ایم» (Maccormick, 2001: 75). «افزون بر آن، تغییرات اساسی در مفهوم صلاحیت داخلی، چارچوب نظریات کنونی را به سمت قرائتی نسبی از عدم مداخله سوق داده است از همین رو برونو زیما معتقد است که حوزه‌های وسیعی که متعلق به صلاحیت داخلی دولت‌ها بود موضوع نگرانی بین‌المللی است و بدون شک تحت صلاحیت سازمان ملل قرار دارد» (Simma, 2015: 290).

<sup>1</sup> . Drago Doctrine

<sup>2</sup> . Modern theoretical foundations

<sup>3</sup> . Governance

### ۳- فرایند تاریخی تحول مفهوم عدم‌مداخله

تا پیش از تصویب منشور ملل متحد عمده‌ترین تحول پیرامون عدم‌مداخله، متمرکز بر ممنوعیت هرگونه مداخله نظامی است. طلیعه آن را نیز می‌توان در انقلاب کبیر فرانسه ۱۷۸۹ مشاهده کرد. مقطعی که در آن، عدم‌مداخله در امور داخلی ملت‌ها برای نخستین بار به‌عنوان یک اصل حقوقی مورد شناسایی قرار می‌گیرد. از دیدگاهی متفاوت، در حقیقت عدم‌مداخله نظامی در امور ملت‌های دیگر فی‌نفسه گامی مهم در راستای پاسداشت حقوق بنیادین انسانی نظیر حق حیات و جلوگیری از غارت منابع طبیعی ملت‌ها در مقابل قدرت‌های استثمار محسوب می‌شود. روند تکاملی ممنوعیت مداخله نظامی به‌عنوان یکی از غیرانسانی‌ترین اشکال مداخله در حال طی شدن است. «در آستانه قرن بیست دولت دیگر آن نهاد مقتدر و یکه‌تاز همه میدان‌های سیاست، اقتصاد، فرهنگ و حتی دین به شمار نمی‌رود. سخن از دولت مسئول یا پاسخگو است» (محبی، ۱۳۹۴: ۲۸)؛ (Mohebi, 2016: 28). معاهدات لوکارنو<sup>۱</sup> (۱۰ اکتبر ۱۹۲۵) اگرچه به‌عنوان توافقی چندجانبه قادر به ایجاد یک نظام امنیت دسته‌جمعی نیست اما در نوع خود، دستاوردی ارزشمند تلقی می‌شود چرا که برای نخستین بار پیمان ممنوعیت مداخله نظامی آن‌هم میان چند قدرت بزرگ اروپایی و آلمان برقرار می‌گردد. «قدم‌های بعدی برای ممنوعیت توسل به‌زور، تنها سه سال پس از آن، در سال ۱۹۲۸ به‌وسیله میثاق بریان-کلوگ<sup>۲</sup> یا میثاق پاریس برداشته می‌شود» (نواده‌توپچی، ۱۳۹۲: ۳۷)؛ (Navadehtopchi, 2014: 37). «این پیمان، مداخله نظامی را به‌عنوان ابزار سیاست ملی، منع می‌کند و در فصول مختلف خود مقرراتی را درباره رجوع به سازش «فصل اول» و یا داوری و حل و فصل قضایی «فصل دوم» پیش‌بینی می‌کند» (موسی‌زاده، ۱۳۹۷: ۳۵۷)؛ (Mousazadeh, 2019: 357). «اغراق‌آمیز نیست اگر گفته شود رویکرد جهانی اصل عدم‌مداخله مدیون توسعه آن در میان دولت‌های آمریکایی است» (Caroline, 1985, 33-34).

نمونه بارز همگرایی و تلاش میان دولت‌های آمریکایی در جهت ممنوعیت مداخله را می‌توان در عهدنامه حقوق و تکالیف دولت‌ها معروف به عهدنامه مونته‌ویدئو مورخ ۲۶ دسامبر ۱۹۳۳ مشاهده کرد. در ماده ۸ از این کنوانسیون، مداخله کشورهای عضو در امور داخلی و خارجی یکدیگر منع می‌گردد. «به‌رغم منطقه‌ای بودن این عهدنامه و گذشت مهر و موم‌ها از زمان انعقاد اجرای آن، امروزه این عهدنامه کماکان مورد توجه جامعه بین‌المللی است» (ضیایی‌بیگدلی، ۱۳۹۷: ۱۴۹)؛ (Ziaibigdeli, 2019: 149). تصویب منشور ملل متحد منجر به توسعه اصل عدم‌مداخله از مداخله نظامی به هرگونه مداخله در امور داخلی دولت‌ها می‌گردد. در این دوره است که عدم‌مداخله با تغییر ماهیت خود از

<sup>1</sup>. Locarno Treaties

<sup>2</sup>. Kellogg-Briand Pact

سپر حمایتی ملت‌ها به سدی مستحکم جهت نفوذناپذیری حاکمیت ملی بدل می‌گردد و چندین دهه سلطه بی‌چون و چرای خود را حفظ می‌کند. «منشور در بند ۷ ماده ۲، هرگونه مداخله ملل متحد را در امور داخلی دولت‌ها ممنوع اعلام می‌کند. اگرچه منشور ممنوعیت مداخله دولت‌ها در امور داخلی یکدیگر را صراحتاً به رسمیت نمی‌شناسد. لیکن عملاً با شناسایی اصل برابری حاکمیت دولت‌ها بر چنین ممنوعیتی نیز صحنه می‌گذارد. در این دوره هرگونه حمایتی از حقوق بشر از طریق توسل به مکانیسم‌های حکومتی حقوق بشر امکان‌پذیر است.» برخی بر این باورند که حقوق بشر در قرن بیستم به‌مثابه یک تئوری عمل می‌کرده است. تئوری‌ها تنها در اندازه نظریه باقی می‌مانند و ممکن است هیچ‌گاه مجال کاربرد و عملیاتی شدن نیابند. نظریه حقوق بشر در قرن بیستم چنین جایگاهی داشت» (ذاکریان، ۱۳۹۱: ۴۶)؛ (Zakerian, 2013: 46). با ورود به قرن بیست و یکم فصل جدیدی از تحول در مفهوم اصل عدم‌مداخله گشوده می‌شود. در این دوره هنجارهای حقوق بشری پا به عرصه حیات می‌گذارند و با به چالش کشیدن صلاحیت داخلی دولت‌ها و حاکمیت ملی منجر به تحدید حدود اصل عدم‌مداخله می‌گردند. تحریم‌های هدفمند حقوق بشری با جدیت دنبال می‌شوند، مداخله بشردوستانه در پوشش جدید مسئولیت حمایت از ۲۰۰۵ و با شیوه تکامل‌یافته‌تری پا به عرصه وجود می‌گذارد. «گامی تاریخی برای پاسداشت حقوق اساسی بشر در مقابل لجام گسیختگی حاکمیت ملی و عدم‌مداخله و دیدگاه واقع‌گرایانه به مداخله بشردوستانه که معتقد است مداخلات، عاری از ملاحظات اخلاقی بوده و به‌عنوان ابزاری برای دستیابی به منافع استراتژیک عمل می‌کنند» (Ngwa, 2017: 121). مبارزه با تروریسم بین‌المللی به‌عنوان جنایت علیه بشریت که منجر به درنوردیدن مرزهای ملی می‌شود. در این دوره است که برای نخستین بار سازوکارهای حمایتی از حقوق بشر با دور زدن حاکمیت ملی و مستقل از مکانیسم‌های حکومتی حقوق بشر شکل گرفته و یا در حال شکل‌گیری‌اند.

#### ۴- تأثیر هنجارهای نوظهور در حقوق بشر بر اصل عدم‌مداخله

##### ۴-۱- تحریم‌های هدفمند<sup>۱</sup> و یک‌جانبه حقوق بشری و تحدید اصل عدم‌مداخله

مسئله تحریم‌های یک‌جانبه، خصوصاً تحریم‌های اقتصادی علی‌رغم سابقه دیرینه در روابط بین‌المللی همچنان محل تنازع در حقوق بین‌الملل است. به نحوی که نظریه‌های موجود، شدت و ضعف تحریم‌ها و دامنه تعهدات مرتبط با آن همچنان نامشخص و مبهم باقی‌مانده است. استفاده از تحریم‌های اقتصادی در موارد نقض‌های فاحش و گسترده حقوق بشری گرچه پدیده‌ای کاملاً نوظهور نیست لیکن تحولات پرشتاب در عرصه حقوق بشر و همچنین توسعه مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها از ۲۰۰۱ به این سو و در نهایت ظهور هنجارهایی نظیر مسئولیت حمایت به‌مثابه انقلابی در

<sup>1</sup>. Targeted sanctions

تضمین ارزش‌های اساسی بشریت، ضرورت بازبینی مجدد این‌گونه تحریم‌ها و تأثیر آن بر اصل عدم‌مداخله و رعایت حاکمیت ملی را بیش‌ازپیش نمایان می‌کند به نحوی که در بحث‌های مربوط به تحدید حدود اصل عدم‌مداخله باید جایگاه برجسته‌تری به آن داده شود. پرسشی که تاکنون پاسخ دقیقی بدان داده نشده این است که آیا تحریم‌های یک‌جانبه حقوق بشری اصول مجاز هستند یا خیر؟

به نظر می‌رسد که امروزه تحریم‌های یک‌جانبه به دلیل تحول شگرف در عرصه حقوق بشر و حقوق بشردوستانه به یک هنجار بین‌المللی تبدیل شده و یا دستکم در حال تبدیل شدن هستند. مشروط بر آنکه منطبق با قواعد اساسی حقوق بشر باشند «از منظر عمومی، توسل دولت‌ها به تحریم‌های اقتصادی به منظور نفوذ و برتری مقاصد سیاست خارجی و امنیت داخلی خود و از جهت دیگر، با در نظر گرفتن اولویت‌ها و مقتضیات داخلی و گاه به حاشیه راندن مشکلات داخلی بوده است» (Samuel Kern, 2009: 8). «در حال حاضر اجرای فراسرزمینی این‌گونه تحریم‌ها، چالش‌هایی را پیرامون رعایت اصول بنیادین حقوق بین‌الملل همچون حقوق بشر، منع مداخله و رعایت حاکمیت دولت‌ها به وجود آورده است. گو اینکه استناد به این اصول در قبال اعمال تحریم در واکنش به نقض خطیر قواعد آمره بین‌المللی مثل نقض‌های فاحش حقوق بشر فاقد وجهت قانونی است» (جاوید، ۱۳۹۲: ۱۱۳)؛ (Javid, 2014: 113). «مسئولیت حمایت نشان می‌دهد که در موارد جنگ‌های داخلی و قتل‌عام گسترده مردم بی‌دفاع این اصول می‌توانند نقض شوند» (Regilme, 2020: 1465). عده‌ای به‌درستی معتقد به مشروعیت نسبی تحریم‌های یک‌جانبه هستند. آنجا که تعهدات بنیادین در حقوق بین‌الملل از سوی کشور هدف نقض می‌شود، تحریم‌ها می‌توانند مشروع تلقی شوند. اگرچه برخی همچنان با تفسیر موسع از اصل برابری دولت‌ها، معتقد به عدم مشروعیت تحریم‌های یک‌جانبه و خارج از چارچوب سازمان ملل هستند و آن را مغایر با آزادی عمل دولت‌ها در تنظیم روابط اقتصادی در عرصه بین‌المللی قلمداد می‌کنند. «قاضی کروما، نایب رئیس سابق دیوان بین‌المللی دادگستری (۲۰۱۲-۱۹۹۴) در اجلاس بین‌المللی تحریم‌های یک‌جانبه و حقوق بین‌الملل، این نوع از تحریم‌ها را کاملاً مغایر با حقوق بین‌الملل دانست. از دیدگاه وی، تحریم‌های یک‌جانبه در مغایرت با حقوق بین‌الملل قرار دارند و از این‌رو، چالشی بر نظم حقوقی بین‌المللی محسوب می‌شوند که در منشور سازمان ملل متحد تصریح شده است» (غریب‌آبادی و زمانی، ۱۳۹۳: ۱۰۲)؛ (Gharibabadi & Zamani, 2015: 102).

فارغ از اینکه کدام‌یک از نظریات فوق با موازین حقوق بین‌الملل و واقعیت‌های جامعه بین‌المللی مطابقت دارد، به نظر می‌رسد که تحریم‌های یک‌جانبه در دو وضعیت می‌توانند قابل توجیه باشند

<sup>1</sup>. Jus Cogens

<sup>2</sup>. Koroma



نخست آنکه، گفته شود چنین تحریم‌های ناشی از حاکمیت اراده دولت تحریم کننده است منصرف از اینکه آیا دولت هدف مرتکب نقض یک تعهد بین‌المللی شده است یا خیر «همان گونه که دیوان در قضیه نیکاراگوئه اظهار داشت در غیاب تعهدات معاهده‌ای خاص، تحریم فی‌نفسه ناقض حقوق بین‌الملل نیست» (ابراهیم گل، ۱۳۹۱: ۲۶۵)؛ (Ebrahimgol, 2013: 265). دیگر آنکه تحریم‌های یک‌جانبه به دلیل نقض یک تعهد اساسی در حقوق بین‌الملل از سوی دولت هدف انجام گرفته باشد. این امر در مورد تحریم‌هایی که به قصد جلوگیری از نقض‌های فاحش حقوق بشری توسط دولت یا دولت‌های هدف انجام می‌گیرد به مراتب برجسته‌تر است. «واضح است که شمار قابل توجهی از اعلامیه‌های صادره توسط دولت‌ها وجود دارد که بر اساس آنها اصل ناظر به رعایت حقوق بشر بنیادی از ویژگی آمره برخوردارند» (Cassese, 2009: 208). «به نحوی که حقوق بشر امروزه از جایگاه درجه دوم در سیاست بین‌الملل به جایگاه درجه یکم ارتقاء یافته است» (ذاکریان، ۱۳۷۷: ۲۱)؛ (Zakeriyan, 1999: 21).

از این جهت نقض حقوق بشر توسط یک دولت را می‌توان توجیهی برای مداخله هدفمند از سوی دیگر دولت‌ها تلقی نمود. گو اینکه در چنین شرایطی تحریم‌ها به ابزار عدالت خصوصی بدل می‌شوند که در خدمت حقوق آمره قرار می‌گیرند. موضوعی که بیانگر اولویت ارزش‌های مشترک جامعه بین‌المللی بر منافع حاکمیتی است. به نظر می‌رسد امروزه دگرگونی اساسی میان مفهوم سنتی و مدرن مداخله بشردوستانه در نهایت به تغییر ماهیت آن از یک امر اختیاری و اخلاقی برای دولت‌ها، به تکلیفی برای جامعه بین‌المللی منجر شده است که در وضعیت‌های حاد انسانی، دولت‌ها نه دارای حق، بلکه مکلف به مداخله‌اند. «به هر جهت در همین عصر دموکراتیک اعلامیه‌های متعدد حقوق بشری صادر شده که دست کم از لحاظ نظری میزان حاکمیت دولت‌ها و عدم مداخله را کاهش داده است» (ذاکریان، ۱۳۹۶: ۲۱۷)؛ (Zakerian, 2018: 217). اگر دولت‌های ثالث می‌توانند بر اساس رویه بین‌المللی حاضر و مسئولیت حمایت، در موارد نقض‌های شدید و جنایات علیه بشریت<sup>۱</sup> به‌زور متوسل شوند چرا نتوان چنین حقی را در توسل به روش‌های میان‌روتر همچون اتخاذ تدابیر اقتصادی یا دیپلماتیک در موارد نقض‌های تعهدات مربوط به رعایت حقوق بشر برای دولت‌های ثالث قائل بود؟ «به نظر می‌رسد رویه‌ای کافی و مستمر و قرین با اعتقاد حقوقی وجود دارد که نشانگر شکل‌گیری یک قاعده عرفی در زمینه امکان توسل به اقدامات متقابل در موارد نقض‌های شدید حقوق بین‌الملل عام است» (ابراهیم گل، ۱۳۹۱: ۲۹۴)؛ (Ebrahimgol, 2013: 294). مشروعیت تحریم‌های حقوق بشری علاوه بر تحقق یک عامل اساسی یعنی وضعیتی که در آن، نقض فاحش و گسترده حقوق بشر به وقوع پیوسته باشد به دو عامل مهم دیگر نیز بستگی دارد

<sup>۱</sup>. Fundamental Human rights

<sup>۲</sup>. Crime Against Humanity

نخست آنکه: این قبیل اقدامات به قصد تضمین حمایت از حقوق بشر اتخاذ شده باشند و دیگر آنکه این اقدامات خود به‌عنوان عاملی برای نقض حقوق اساسی شهروندان کشور هدف بدل نشده باشد. «از این رو وضع تحریم‌های هوشمندانه و یا هدفمند علیه افراد (مانند توقیف اموال و دارایی‌ها و ممنوع‌الخروج کردن افرادی که مظنون به اقدامات تروریستی و نقض حقوق بشر هستند) به‌خصوص در مرحله مبارزه جهانی علیه پدیده تروریسم از سال ۱۹۹۹ علیه افراد زیادی در سطح بین‌المللی اعمال شده است» (Simma, 2015: 788).

این نگرانی وجود دارد که علی‌رغم ظاهر فریبنده تحریم‌های حقوق بشری، ممکن است قصد کشور تحریم کننده نه در راستای تضمین اجرای قواعد حقوق بشر که به‌منظور سلطه بر حقوق حاکمه آن کشور و نیل به اهداف سیاست خارجی و منافع ملی خود باشد. بی‌جهت نیست که برخی کشورهای غربی در مظان چنین اتهامی قرار دارند! با این وجود احتمال سوءاستفاده از اقدامات متقابل از جمله اعمال تحریم‌های یک‌جانبه، در صورتی که عکس‌العمل دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی، خصوصاً مجمع عمومی سازمان ملل به‌عنوان مظهر وجدان بین‌المللی نسبت به یک وضعیت خاص، حاکی از تأیید نقض جدی و گسترده حقوق بشر در آن وضعیت باشد، می‌تواند به میزان قابل ملاحظه‌ای نادیده گرفته شود. امروزه مسئله اصلی این نیست که تحریم‌های متخذه با رویکرد حقوق بشری مجاز هستند یا خیر؟ بلکه دغدغه اصلی قصد و نیت دولت‌های تحریم کننده است. بنابراین در راستای پاسداشت حقوق بشر به‌عنوان ارزش‌ها و اصول متمرکز و بنیادین جامعه بین‌المللی، اعمال تحریم‌های اقتصادی و سیاسی هوشمند علیه دولت‌های ناقض حقوق بشر به‌عنوان راهکاری غیرنظامی و کم‌هزینه اقدامی مشروع به شمار می‌رود تا جایی که به اعتقاد برخی، «اعمال این تحریم‌ها از زاویه عرف بین‌المللی به یک ارزش بدل گردیده است» (Cleveland, 2001: 53).

#### ۴-۲- مداخله نظامی به قصد مقابله با تروریسم و تأثیر آن بر حاکمیت ملی و عدم مداخله

ظهور القاعده و داعش به‌عنوان مخوف‌ترین گروه‌های تروریستی، چهره جدیدی از تروریسم بین‌المللی در قرن بیست و یکم را آشکار ساخت. این گروه‌ها به لطف برخورداری از شبکه‌های وسیع اقتصادی و حتی سیاسی و در نهایت افزایش توان عملیاتی، چابکی و خشونت افسارگسیخته، به یکی از مهم‌ترین حوزه‌های غافلگیرکننده و تهدیدی غیرمعارف برای دولت‌ها بدل گردیدند. از این رو تروریسم بین‌المللی بار دیگر به کانون توجهات بین‌المللی بازگشت. در این ببحوجه برخی دولت‌ها، با قصد مقابله با تهدیدات تروریستی و به بهانه دفاع از منافع ملی حیاتی خود با توسل به

۱. دونالد ترامپ رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده با اجرای یکجانبه سازوکار ماشه در برجام، تحریم‌های شورای امنیت علیه ایران، به ویژه تحریم‌های قطعنامه ۱۹۲۹ (۲۰۱۰) را بازگرداند، امری که نه تنها با مخالفت اعضای دیگر برجام رو به رو شد، بلکه هیچ وجهت قانونی نیز از منظر حقوق بین‌الملل نداشت و موجب انزوای بیشتر آمریکا در ملل متحد شد (Dehshiri, 2020: 15).

مداخله نظامی در اراضی تحت اشغال گروه‌های تروریستی در کشورهای نظیر افغانستان، سوریه و عراق، تلاش نمودند تا این تهدیدات را از میان بردارند. علاوه بر مشروعیت و یا عدم مشروعیت این مداخلات، پیامدهای ناشی از چنین مداخله‌ای برای حاکمیت ملی و عدم مداخله به‌عنوان یکی از محوری‌ترین اصول در حقوق و روابط بین‌الملل حائز اهمیت است. به‌ویژه آنکه برخی از این مداخلات، بدون چراغ سبز سازمان ملل متحد و به‌طور یک‌جانبه انجام گرفته است.

هم‌زمان با آغاز ناآرامی‌های سیاسی در سوریه و اوج‌گیری اعتراض‌ها علیه دولت مرکزی آن کشور، زمینه مساعدی برای ظهور گروه‌های تروریستی در خاک آن کشور فراهم شد. «دولت اسلامی عراق و شام موسوم به داعش از زمان اعلام خلاف خود (ژوئن ۲۰۱۴) استخدام گسترده‌ای وسیع از افراد، بیش‌ازپیش توانمند ظاهر شد» (Zelin, 2015: 62). گسترش حملات داعش که با قساوت‌ها و بی‌رحمی بسیار توأم بود، نگرانی جامعه بین‌المللی را برانگیخت. «در این میان کشورهای عراق و سوریه شاهد گونه‌های مختلف جنایت جنگی<sup>۱</sup> و جنایت علیه بشریت، آن‌سوی مرزهای خود بوده و سقوط بی‌درپی شهرهای عراق و سوریه به احساس ناامنی آنها می‌افزود» (قلی‌پور و حشمتی‌نژاد، ۱۳۹۶: ۲)؛ (Gholipoor & Heshmatinezhad, 2018: 2). همچنین شرایط ژئوپلیتیک سوریه و استمرار منازعات مرزی از زمان تشکیل این کشور موجبات دخالت همسایگان در این کشور را فراهم نمود (خدابخشی؛ ۱۳۹۹: ۱۱)؛ (Khodabakhshi, 2021: 11). این مداخلات محدود به بازیگران منطقه‌ای نبود بلکه قدرت‌های فرامنطقه‌ای نیز به بهانه مقابله با تهدیدات تروریستی و صیانت از منافع ملی حیاتی خود و نیز مداخله بشردوستانه و حفاظت از حقوق بشر، تصمیم به مداخله نظامی در سوریه و عراق گرفتند و این مداخلات بدون مجوز سازمان ملل متحد و به‌طور یک‌جانبه صورت گرفت. از این‌رو چالش اصلی فراروی این‌گونه مداخلات، نقض تمامیت ارضی دولت‌های سوریه و عراق و در حقیقت نادیده انگاشتن اصل عدم مداخله در امور داخلی این دولت‌هاست.

سؤال اینجاست که آیا مقابله با تهدیدات تروریستی می‌تواند مجوزی برای نقض تمامیت ارضی دولت‌ها به‌شمار رود؟ آیا تهدیدات و قریب‌الوقوع بودن آن تأثیری در مشروعیت مداخلات نظامی از منظر حقوق بین‌الملل ایفا می‌کند یا خیر؟ ایالات متحده آمریکا یکی از کشورهای بود که به بهانه مبارزه با داعش و نقض حقوق بشر توسط این گروه، حملات هوایی گسترده‌ای را در سوریه و عراق آغاز کرد. برخلاف مداخله نظامی ایالات متحده آمریکا در افغانستان پس از حملات ۱۱ سپتامبر<sup>۲</sup> که «متکی بر تفسیر موسع شورای امنیت از ماده ۵۱ منشور ملل متحد و قطعنامه‌های ۱۳۶۸

<sup>۱</sup>. War Crims

<sup>۲</sup>. در زمان نگارش این مقاله ایالات متحده آمریکا به حضور ۲۰ ساله نظامی در افغانستان پایان داد و ژنرال کریس داناهو آخرین نظامی آمریکایی بود که در ۸ شهریور ۱۴۰۰ مصادف با ۳۰ اوت ۲۰۲۱ خاک افغانستان را ترک کرد و بدین ترتیب نیروهای آمریکایی بطور کامل از افغانستان خارج شدند. نحوه خروج فوری و شتابزده نیروهای آمریکایی از افغانستان با انتقادات بسیاری مواجه شد. جو بایدن رئیس جمهوری آمریکا در ۱۶ اوت و در مصاحبه با خبرنگاران

و ۱۳۷۳ شورای امنیت سازمان ملل بود که منجر به تصویب ایده تعهد به مبارزه با تروریسم گردید» (Mohan, 2008: 211) و مداخله‌ای موجه تلقی می‌شود، مداخله نظامی آن کشور در سوریه فاقد چنین ویژگی بوده و در واقع بدون پشتوانه حقوقی لازم و به شیوه‌ای یک‌جانبه و در راستای سیاست جنگ علیه تروریسم انجام گرفت. «برخلاف نظر برخی که معتقدند قطعنامه شماره ۱۳۷۳ نوعی تفویض اختیار برای توسل به زور صادر کرد که سرشتی نامحدود دارد» (Byers, 2002: 401-3).

به نظر می‌رسد که در آن قطعنامه شورای امنیت «مجاز عامی برای توسل به زور جهت نیل به اهداف خود در اختیار دولت‌ها قرار نداده بلکه دولت‌ها می‌بایست در درون مرزهای خود در زمینه امنیت به منظور ممانعت از چنین اعمالی اقدام کنند. این واقعیت که دولت‌ها این قطعنامه را به شیوه‌ای که توسل به زور را مجاز می‌شمارد تفسیر نکرده‌اند، این نظر را تأیید می‌کند» (طالبی آرانی، ۱۳۹۴: ۱۲۶)؛ (Talebianani, 2016: 126)، که در آن همه دولت‌ها مکلف به برداشتن گام‌های ضروری برای پیشگیری از ارتکاب اقدامات تروریستی هستند. مداخله نظامی آمریکا در سوریه با دفاع مشروع پیش‌دستانه که در وضعیت‌های استثنائی و در هنگام به خطر افتادن منافع ملی حیاتی یک کشور در حقوق بین‌الملل تجویز شده نیز قابل انطباق نیست. اگرچه دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه سکوه‌های نفتی به درستی گفته است که مفهوم اقدامات ضروری برای حمایت از منافع ملی حیاتی<sup>۱</sup> مطلق است و اقدامات مبتنی بر استفاده از زور را نیز شامل می‌شود. لیکن موقعیت ژئوپلیتیک<sup>۲</sup> ایالات متحده و نداشتن مرز مشترک با کشورهای سوریه و عراق و فاصله هزاران کیلومتری از مقر تروریست‌های داعش در سوریه و عراق عملاً امکان هرگونه تهدید قریب‌الوقوع برای منافع ملی حیاتی و به‌طور خاص تمامیت ارضی و استقلال سیاسی آن کشور را سلب می‌کند. اگرچه ممکن است گفته شود بروز حملاتی مشابه آنچه در ۱۱ سپتامبر به وقوع پیوست دور از انتظار نبود و همین می‌تواند متمسکی برای مداخله نظامی آمریکا در سوریه قلمداد شود.

در حالی که این توجیه نیز در تضاد با برخی اصول مصرح در حقوق بین‌الملل است چرا که این امر نه تنها به معنای بازگذاشتن دست دولت‌ها در شناسایی سطح تهدیدات و توسل به زور برای از بین بردن آن است بلکه منجر به هرج و مرج و به خطر افتادن صلح و امنیت بین‌المللی نیز خواهد بود و همان‌گونه که گفته شد قطعنامه (۲۰۰۱) ۱۳۷۳ شورای امنیت نیز مجوز عامی برای توسل به زور

---

در کاخ سفید ضمن دفاع از عملکرد خود گفت: «استراتژی آمریکا در طول ۲۰ سال حضور در افغانستان هیچگاه ملت سازی یا ایجاد یک دموکراسی متحد و مرکزی نبوده است بلکه ماموریت نیروهای آمریکایی در افغانستان مبارزه با تروریسم و پیشگیری از حملات تروریستی علیه آمریکا از خاک افغانستان بوده است» در مورد دستاوردهای حضور طولانی مدت نظامی ایالات متحده در افغانستان بحث‌های دامنه داری در جریان است.

<sup>1</sup>. Vital National Interest

<sup>2</sup>. Geopolitics

صادر نکرده و تکلیف دولت‌هاست تا به‌جای توسل به‌زور، با افزایش تدابیر امنیتی و تقویت سیستم دفاعی ریشه بروز چنین تهدیداتی را از درون بخشکانند. از این رو می‌توان چنین گفت که «مداخله نظامی ایالات متحده در سوریه فاقد پشتوانه حقوقی لازم و بدون رضایت آن دولت و نقض اصل عدم‌مداخله و حاکمیت ملی آن کشور بوده و در نتیجه قانونی نیست» (Oluwasey & Chidozie, 2020: 1). جز اینکه بپذیریم فرضیه اقدام نظامی، به‌منظور حمایت انسانی و جلوگیری از نقض‌های فاحش حقوق بشر باشد که از توجیه حقوقی مناسبی در قیاس با اقدامات پیشداستانه در خصوص مقابله با تروریسم برخوردار است. اگرچه صرف‌نظر از ابعاد قانونی اقدام نظامی ایالات متحده در سوریه، نکته حائز اهمیت در این خصوص همسویی تعدادی از دولت‌ها با آمریکا و پیوستن به ائتلاف جهانی برای حمله هوایی به گروه تروریستی داعش است که بیانگر درک عمیق دولت‌ها از تهدیدات ویرانگر تروریسم بین‌المللی بر اصول بنیادین بشر، صلح و امنیت بین‌المللی<sup>۱</sup> و در نتیجه عقب‌نشینی دولت‌ها از سیاست سنتی عدم‌مداخله و احترام به حاکمیت ملی به نفع ارزش‌های مشترک جامعه بین‌المللی است.

ایران و ترکیه نیز به‌عنوان بازیگران مهم منطقه‌ای، به دلیل موقعیت ژئوپلیتیک و منافع که در ارتباط با سوریه داشته و با هدف تثبیت منافع استراتژیک خود سعی نمودند تا نقش مؤثری را در اوضاع جاری آن کشور ایفا کنند. فارغ از اختلاف‌نظرها میان دو کشور در خصوص مقابله با گروه‌های تروریستی خصوصاً داعش، قدرت گرفتن نیروهای دموکراتیک سوریه که اعضای آن را عمدتاً کردها تشکیل می‌دهند و از جانب آمریکا حمایت نظامی می‌شوند نگرانی‌های مشترک دو کشور بوده است. «این کشورها مخالف هرگونه تغییر در مرزهای سوریه هستند زیرا انجام این کار ابتدا به نفع کردها خواهد بود. ترکیه و ایران به‌شدت با خودمختاری رسمی کردها مخالف‌اند» (Balanche, 2018: 94). گفتمان محوری مسئولان دو کشور برای توجیه مداخلات نظامی در سوریه و عراق فارغ از ابعاد و محدوده آن، دفاع از منافع ملی حیاتی آن کشورها عنوان شده است. اگرچه در گفتمان مسئولان جمهوری اسلامی ایران علاوه بر رویکرد پراگماتیک دفاع از منافع ملی، گفتمان مذهبی و ایدئولوژیک دفاع از حرم نیز مطرح شده است. اظهارات اصلی مقامات بلندپایه ایران از ابتدای بروز ناآرامی‌ها در عراق و سوریه مبتنی بر این استدلال بوده که اگر در سوریه نجنگیم، ناچار خواهیم بود در داخل خاک خود با داعش بجنگیم، اگرچه چنین گزاره‌ای در علوم سیاسی<sup>۲</sup> و روابط بین‌الملل<sup>۳</sup> چندان ناشناخته نیست و هر کشوری حق دارد تا جایی که در توان دارد صحنه درگیری را به مناطقی دورتر از مرزهای خود بکشاند و تهدیدات امنیتی را به حداقل برساند،

<sup>1</sup> . International Peace and Security

<sup>2</sup> . Political Science

<sup>3</sup> . International relations

اما مسئله اینجاست که آیا چنین اقدامی از سوی کشورهای هم‌جوار سوریه و عراق می‌تواند از منظر حقوق بین‌الملل و به‌طور خاص اصول عدم‌مداخله و عدم توسل به‌زور نیز قابل توجیه باشد یا خیر؟ این امری بدیهی در حقوق بین‌الملل است که هر کشوری در صورت تجاوز به منافع ملی حیاتی خود حق دارد تا به هر طریق ممکن با رعایت دو اصل ضرورت و تناسب به دفاع مشروع متوسل شود. اما نکته اینجاست که مبارزه با گروه‌های تروریستی در قلمرو سرزمینی دولت هم‌جوار، خود فی‌نفسه نمی‌تواند مبنایی برای مداخله نظامی محسوب شود. همان‌گونه که هیچ قاعده‌ای در حقوق بین‌الملل، چنین اختیاری برای دولت‌ها قائل نشده است. بلکه دولت‌ها می‌بایست با تقویت توان دفاعی و امنیت داخلی خود زمینه لازم برای مقابله با تهدیدات تروریستی را فراهم کنند. «ممکن است در آینده اجماع میان قدرت‌های جهانی منجر به تصمیم‌گیری شورای امنیت سازمان ملل به‌منظور اجازه استفاده از زور جهت مبارزه با تروریسم شود، لیکن در حال حاضر ما با چنین راه‌حل سیاسی فاصله داریم از این‌رو کل مسئله به سمت کفایت هدف مشروع مورد استناد دولت‌های مداخله‌گر و نیت واقعی آنها تغییر می‌کند» (Bannelier, 2016: 32).

به نظر می‌رسد دفاع از منافع ملی حیاتی دولت‌های هم‌جوار می‌تواند عاملی تعیین‌کننده در این میان قلمداد شود. شکی وجود ندارد که تأمین حق حیات شهروندان از یک طرف به‌عنوان حیاتی‌ترین عنصر وجودی یک دولت و از طرف دیگر اصلی‌ترین تکلیف و مسئولیت آن به‌شمار می‌رود. عمق قساوت و خشونت افسارگسیخته توسط گروه‌های تروریستی خصوصاً داعش در سوریه و عراق شمار بالای قربانیان اقدامات تروریستی، و در نهایت بیم دستیابی به سلاح‌های ممنوعه نظامی و تسلیحات شیمیایی و به‌کارگیری احتمالی آن از طرف این گروه‌های تروریستی، نشان‌دهنده شدت تهدیدات برای کشورهای هم‌جوار است. خصوصاً اینکه در سالیان اخیر، سازمان‌های تروریستی بین‌المللی بارها تمایل خود را به کشتار تعداد زیادی از غیرنظامیان بی‌گناه نشان داده‌اند و کوشیده‌اند به سلاح‌های کشتار جمعی، از جمله سلاح‌های هسته‌ای، دست یابند. کشتار شیعیان در سوریه و عراق و تهدیدات علنی این گروه علیه جمهوری اسلامی ایران و حرکت‌های ایدئولوژیک خاک ایران می‌تواند به‌مثابه تهدیدی جدی علیه امنیت و منافع ملی این کشور قلمداد شود. تأکید بیش‌ازحد ما بر محرکه‌ای ژئوپلیتیک دولت‌های مداخله‌کننده و هم‌جواری آنها با دولت تحت اشغال گروه‌های تروریستی، از این جهت است که معتقدیم، میزان تهدید و قریب‌الوقوع بودن آن

۱. ناتو، باتوجه به دشواری‌های مقابله با چنین تهدیدهایی (مخصوصاً از جانب کنشگران غیردولتی) در اوت ۲۰۰۹ راهبردی جدید برای پیشگیری از اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی و دفاع در برابر چنین حمله‌هایی طرح‌ریزی کرد.

Nato Publishes New Policy to Combat Weapons of Mass Destruction proliferation (2009), Nato.

۲. حمله داعش به مجلس شورای اسلامی و حرم بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران در تاریخ ۱۷ خرداد ۱۳۹۶ نمونه بارز آن است.

می‌تواند عامل مهم و تعیین‌کننده‌ای در مشروعیت مداخله نظامی به شمار آید. کاملاً روشن است که تهدید منافع ملی حیاتی دولت‌های نزدیک‌تر به بحران، به همان اندازه جدی‌تر و زیان‌بارتر از دولت‌هایی است که هزاران کیلومتر دورتر از صحنه درگیری قرار دارند. علی‌رغم ابهام‌ها و اختلاف نظرها پیرامون حمله پیشدستانه، به نظر می‌رسد مداخلاتی از این دست می‌تواند قابل انطباق با دفاع مشروع پیشدستانه بوده و مشروع شمرده شود. یک تهدید ناشی از حمله قریب‌الوقوع، یک خطر آشکار و موجود که از ناحیه یک کشور علیه کشور دیگر به وجود می‌آید دفاع پیشدستانه را توجیه می‌کند. «برخی از محققان استدلال کرده‌اند که تفسیر گسترده<sup>۱</sup> از ماده ۵۱ می‌تواند دولت‌ها را قادر سازد تا به‌طور قانونی با تهدیدات تروریستی فراتر از قلمرو خود تحت دفاع مشروع پیشدستانه<sup>۲</sup> مبارزه کنند» (جلالی و زبیب، ۱۳۹۶: ۵۳)؛ (Jalali & Zabib, 2018: 53).

به هر روی فارغ از دیدگاه‌های ایدئولوژیک مداخلات نظامی در سوریه و نظر موافقان و منتقدان در این زمینه و همچنین قانونی بودن یا نبودن چنین مداخلاتی، به نظر می‌رسد پدیده اجتناب‌ناپذیری که در سالیان اخیر شاهد شکل‌گیری آن هستیم کاستن از نقش مرزها به‌عنوان مانعی برای مداخلات نظامی جهت سرکوب و مبارزه با تروریسم بین‌المللی است. شاید واکنش‌های متفاوت هنوز هم نشان‌دهنده عدم تمایل جامعه بین‌المللی به‌حق عمومی مداخله در جنگ داخلی باشد، اما به نظر می‌رسد حملات نظامی هدفمند خصوصاً در ابعاد محدود و معین به‌قصد وارد آوردن ضربات سنگین به گروه‌های تروریستی و یا از بین بردن آنها با در نظر گرفتن ملاحظات امنیتی دولت تحت اشغال تروریست‌ها و بدون ایراد خسارات به زیرساخت‌های اقتصادی آن دولت، در هنگامی که به دلیل عدم اقدام جدی توسط شورای امنیت سازمان ملل خطری قریب‌الوقوع منافع حیاتی دولت‌های هم‌جوار را تهدید می‌کند در حال تبدیل شدن به یک استدلال حقوقی ضروری و شاید یک هنجار بین‌المللی<sup>۳</sup> است. امری که منجر به تغییر ماهیت پاره‌ای مفاهیم حقوق بین‌الملل همچون تجاوز و عدم توسل به‌زور گردیده است. که پیامد آن تحول در عرصه مبارزه با تروریسم به‌عنوان یک جنایت بین‌المللی و تأثیر آن بر تحدید بیش‌ازپیش صلاحیت داخلی<sup>۴</sup> دولت‌ها و اصل عدم‌مداخله است.

## نتیجه‌گیری

تا اواخر قرن بیستم کشورهای دارای حاکمیت همچنان به‌عنوان اساسی‌ترین و اصلی‌ترین عنصر تشکیل‌دهنده نظام بین‌المللی محسوب می‌شوند. در حقیقت ناسازگاری میان حاکمیت کشورها و حمایت بین‌المللی از حقوق بشر، ناشی از اتکای صرف به مکانیسم‌های حکومتی حقوق بشر در این

<sup>۱</sup> . Extensive Interpretation

<sup>۲</sup> . Preemptive Self Defense

<sup>۳</sup> . International Normative

<sup>۴</sup> . Domestic Jurisdiction

دوره است. بدیهی است که در چنین نظامی کاستن از نقش حاکمیت ملی به‌عنوان اصلی‌ترین مانع در توسعه حقوق بشر و استحاله آن در فرایند جهانی شدن حقوق بشر نه‌تنها یک ضرورت اساسی بلکه رسالتی تاریخی است. این مهم با ورود به قرن بیست و یکم رنگ واقعیت به خود گرفته است. جمع‌بندی مطالعه حاضر نشان می‌دهد که ویژگی بارز هنجاری حقوق بشر در این دوره این است که فراتر از حاکمیت دولت‌ها در حال تحول و توسعه بوده و یا دستکم در تلاش برای کاستن از وابستگی به حاکمیت ملی شکل گرفته‌اند. هنجارهای نوظهور حقوق بشر دارای دو ویژگی‌اند نخست آنکه: به‌عنوان یک نیروی هنجاری بازدارنده عمل می‌کنند به نحوی که دولت‌های اقتدارگرا همچون گذشته به سهولت قادر به نقض‌های گسترده و فاحش حقوق شهروندان خود نیستند چرا که از عواقب چنین اقدام‌هایی بیمناک‌اند. دوم آنکه: این هنجارها ماهیتاً مستقل از مکانیسم‌های ملی حقوق بشری‌اند به نحوی که با دور زدن حاکمیت ملی، مانع اساسی در مقابل هرگونه اقدام ضروری به‌منظور حمایت و جلوگیری از نقض‌های جدی حقوق بشر را از میان برداشته‌اند. البته این بدان معنا نیست که حقوق بشر لزوماً در تعارض با حاکمیت ملی واقع می‌شود. واضح است که پایبندی و رعایت حقوق بنیادین بشر توسط دولت‌ها زمینه بروز هرگونه چالش میان حاکمیت ملی و هنجارهای حقوق بشری را از میان خواهد برد. از این‌روست که برخی معتقدند در کشورهای توسعه‌یافته، رعایت حقوق بشر نه‌تنها در تعارض با منافع ملی آنها نیست بلکه جز لاینفکی از منافع ملی و پرستیژ بین‌المللی آنها به شمار می‌رود. در سوئیس پشتیبانی از حقوق بشر و حقوق بین‌الملل بشردوستانه عین اخلاق است. «افزایش رسانه‌های آزاد و مستقل خصوصی و غیرحکومتی در کانادا نه‌تنها هیچ تهدیدی برای حاکمیت این کشور نیست و دایره حاکمیت آن کشور را مضیق نمی‌کند بلکه بر اقتدار و حاکمیت مؤثر آن کشور هم می‌افزاید» (ذاکریان، ۱۳۹۱: ۴۷)؛ (Zakerian, 2013: 47).

وانگهی چالش اصلی هنگامی مطرح می‌شود که حاکمیت ملی با نادیده گرفتن و یا نقض حقوق بشر خود به عاملی متناقض با هنجارهای حقوق بشر بدل می‌شود. در چنین وضعیتی هنجارهای حقوق بشر باید قادر باشند تا با دور زدن حاکمیت ملی به تحقق اهداف تعیین‌شده منجر شوند. در حقیقت ویژگی مهم هنجارهای نوظهور حقوق بشر نه تعارض با حاکمیت ملی که عدم وابستگی به آن و رهایی از مکانیسم‌های حکومتی برای دستیابی به نتایج مورد نظر است. پیامد چنین تحولی، ناکارآمدی بیش‌ازپیش اصل عدم‌مداخله در وضعیت‌های مرتبط با نقض حقوق بشر است. اگرچه می‌پذیریم که دولت‌ها هنوز هم کنشگران مهم تلقی شده و عملیاتی شدن چنین هنجارهایی کماکان وابسته به عزم و اراده دولت‌ها به‌عنوان مرکز ثقل نظام بین‌الملل است و از این‌رو برخی به‌درستی معتقدند چنین هنجارهایی که درعین حال مجوزی برای شدت عمل برعلیه نقض‌کنندگان حقوق بشر خارج از چارچوب سازمان ملل هستند فی‌نفسه ابزار و بهانه‌ای ارزشمند برای قدرت‌های بزرگ محسوب می‌شوند. لیکن باید توجه داشت که علی‌رغم چنین نگرانی‌هایی موجهی، پیش‌ازین و در



فقدان چنین هنجارهای نوظهوری، امکان توسل دولت‌ها به منافع ملی و اصل عدم‌مداخله به‌عنوان هنجارهای سنتی و مطلوب آنان که پیش از هر چیز در راستای سلطه و اقتدار حاکمیت ملی عمل می‌نمود، به مراتب مهیاتر بود.

معتقدیم که بررسی‌های صورت گرفته در پژوهش حاضر، این فرضیه اصلی را به اثبات می‌رساند که اصل عدم‌مداخله، کارکرد سنتی خود را به‌عنوان سپر حمایتی دولت‌ها، دستکم در بخش‌هایی که در آن دولت قادر یا مایل به ایفای چنین مسئولیتی در قبال نقض‌های جدی و فاحش شهروندان خود نیست، از دست می‌دهد. امری که شاید بتوان آن را به‌عنوان یک انقلاب اخلاقی در تمدن بشری به‌حساب آورد. چنین رویکردی به‌وضوح نشانه کاهش هنجاری حاکمیت ملی است چرا که اهمیت معنوی و سیاسی حاکمیت هنگامی که به‌عنوان مسئولیت‌پذیری شناخته شود از بین می‌رود یا تضعیف می‌شود. افزون بر آن، وضع تحریم‌های اقتصادی چندجانبه و حتی یک‌جانبه از سوی دولت‌ها برعلیه دولت‌های ناقض حقوق بشر تحت عنوان تحریم‌های حقوق بشری چنانچه به‌صورت هوشمند و با هدف پاسخگو کردن ساختارهای حاکمیت‌های خود کامه انجام گیرد تا حدود زیادی موردپذیرش قرار گرفته و یا دستکم با نفی عمومی مواجه نبوده است. پدیده نوظهور دیگر، مداخله نظامی دولت‌های هم‌جوار در قلمرو سرزمینی کشورهای همسایه به‌قصد مقابله با گروه‌های تروریستی نظیر داعش است که از دیگر عوامل اصلی تحدیدکننده اصل عدم‌مداخله به شمار می‌رود. مقامات سیاسی این کشورها بر این باورند که در صورت اجتناب از مداخله نظامی به‌قصد سرکوب گروه‌های تروریستی در خاک کشورهای همسایه، آنان ناگزیر به تحمل هزینه‌های گزاف انسانی و مادی برای مقابله با این گروه‌ها در خاک خود خواهند بود. امری که در منازعات مسلحانه در سوریه و عراق به اثبات رسید. این‌گونه اظهارات بدین معناست که قدرت تصمیم‌سازی بی‌قیدوشرط دولت‌ها به میزان زیادی کاهش یافته و وابستگی حقوق بشر به مکانیسم‌های دولتی روزه‌روز در حال کاهش است.

### منابع فارسی

۱. ابراهیم گل، ا. (۱۳۹۲). مسئولیت بین‌المللی دولت. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات حقوقی شهرداری، چاپ ششم.
۲. جکسون، ر.، سورنسن، ج. (۱۳۹۶). درآمدی بر روابط بین‌الملل. ترجمه مهدی ذاکریان، احمدی تقی‌زاده، حسن سعید کلاهی، تهران: میزان، چاپ هفتم.
۳. جلالی، م.، زیب، ر. (۱۳۹۶). ارزیابی دفاع مشروع پیشگیرانه علیه تروریسم. فصلنامه دیدگاه‌های حقوقی قضایی، ۲۳(۸۲)، ۵۳-۸۲.
۴. جاوید، ا. (۱۳۹۲). مشروعیت اعمال تحریم‌های اقتصادی در حقوق بین‌الملل؛ ضامن اجرای حقوق بین‌الملل یا ابزار سیاست ملی؟ فصلنامه حقوق و سیاست، ۱۰(۲۲)، ۱۰۵-۱۴۸.

۵. خدابخشی، ل. (۱۳۹۹). بررسی بحران‌های نظامی و سیاسی سوریه و راهکارهای برون رفت از این بحران (ابعاد و رویکردها). فصلنامه مطالعات بین‌المللی، (۶۹)۱، ۴۵-۶۲.
۶. دهشیری، م.، نقشبندی، ا.، کشیشیان، س.، قائدی، م. (۱۳۹۸). پیامدهای سیاسی و اقتصادی خروج آمریکا از برجام برای ایران در دوره ترامپ و آغاز ریاست جمهوری بایدن. فصلنامه مطالعات بین‌المللی، (۶۷)۳، ۱۵۷-۱۷۶.
۷. ذاکریان، م. (۱۳۷۷). جایگاه ایالات متحده و اسرائیل در کنوانسیون‌های بین‌المللی حقوق بشر. فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، (۱)، ۲۱-۳۵.
۸. ذاکریان، م. (۱۳۹۹). درآمدی بر حقوق بشر در اسلام. تهران: انتشارات جهان سیاست.
۹. زمانی، ق.، غریب‌آبادی، ک. (۱۳۹۳). بررسی قانونی بودن و مشروعیت تحریم‌های اقتصادی یک‌جانبه بر اساس حقوق بین‌الملل. فصلنامه دیدگاه‌های حقوقی قضایی، (۷۲)۲۰، ۹۳-۱۲۹.
۱۰. زیما، ب. (۱۳۹۳). منشور سازمان ملل متحد. ترجمه هیئت‌الله نژندی‌منش، تهران: خرسندی.
۱۱. طالبی آرانی، ر. (۱۳۹۴). هژمونی و استفاده از زور. تهران: انتشارات مخاطب.
۱۲. قلی‌پور، ا.، حشمتی‌نژاد، ه. (۱۳۹۶). حضور نیروهای مسلح ایران در عراق و سوریه از منظر حقوق بین‌الملل. تهران: روزنامه رسمی جمهوری اسلامی ایران.
۱۳. محبی، م. (۱۳۹۴). حقوق بین‌الملل در جهان معاصر. تهران: خرسندی.
۱۴. موسی زاده، ر. (۱۳۹۷). مختصر حقوق بین‌الملل عمومی. تهران: میزان، چاپ بیست‌وهشتم.
۱۵. میرفخرائی، ح. (۱۳۹۳). بررسی اصل عدم‌مداخله و توسل به‌زور در پرتو تحولات جهانی. فصلنامه مطالعات سیاسی، (۲۷)۷، ۲۳-۴۶.
۱۶. نواده‌توپچی، ح. (۱۳۹۲). قانون جنگ و درگیری‌های مسلحانه. تهران: خرسندی.

#### English References

1. Ahmed, K. (2006). The Domestic Jurisdiction Clause in the United Nations Charter: A Historical View. *Singapore Year Book of International Law and Contributors*, (10), 175-197.
2. Balanche, F. (2018). Sectarianism in Syria's Civil War. *The Washington Institute for Near East Policy*, January 1, at: <https://halshs.archives-ouvertes.fr/halshs-01702640/document>.
3. Bannelier, K. (2016). Military Interventions against ISIL in Iraq Syria and Libya and Legal Basis of Consent. *Leiden Journal of International Law*, 1(03), 1-33. Doi: 10.1017/S0922156516000303
4. Byers, M. (2002). Terrorism the Use of Force and International Law after 11 September. *International & Comparative Law Quarterly*, 51(2), 401-414.

5. Cleveland, S. (2001). Norm Internalization and US. Economic Sanctions. *Yale Journal of International Law*, 26(1), 1-102.
6. McCormick, N. (2001). Questioning sovereignty Law state and nation in the European Commonwealth. United Kingdom: Oxford University Press.
7. NATO (2009). NATO Publishes New Policy to Combat Weapons of Mass Destruction Proliferation, at: [http://www.nato.int/cps/en/SID-34852433-30729564/natolive/news\\_57234.htm?selectedLocale=en](http://www.nato.int/cps/en/SID-34852433-30729564/natolive/news_57234.htm?selectedLocale=en)
8. Ngwa, N. (2017). The Rise and Decline of Humanitarian Intervention and Responsibility to Protect. *Journal of International Social Research*, 10(49), 121-128. DOI: 10.17719/jisr.2017.1563
9. Oluwaseyi, E., Felix, Ch. (2020). International Law and Humanitarian Intervention in the Syrian Civil War the Role of the United States. *Sage Journals*, (10)2, 1-11. DOI: 10.1177/2158244020919533
10. Regilme, S. (2020). Human Rights and Humanitarian Interventions in the International Arena. *The SAGE Handbook of Political Scienc*, 1462-1479. DOI: 10.4135/9781529714333.n89.
11. Samuel Kern, A. (2009). Economic Sanctions Law and Public Policy. *London: Palgrave Macmillan*, DOI:10.1057/9780230227286
12. Zelin, A. (2015). Foreign Fighter Motivations. *Washington Institute for Near Policy*. 7, 59-64, August, at: <http://www.Washingtoninstitute.org/policy-analysis/view/the-rise-of-isil-counterterrorism-lectures-2015>

#### Translated References to EnglishA

1. Ahmed, K. (2006). The Domestic Jurisdiction Clause in the United Nations Charter: A Historical View. *Singapore Year Book of International Law and Contributors*, (10), 175-197.
2. Balanche, F. (2018). Sectarianism in Syria's Civil War. *The Washington Institute for Near East Policy*, January 1, at: <https://halshs.archives-ouvertes.fr/halshs-01702640/document>.
3. Bannelier, K. (2016). Military Interventions against ISIL in Iraq Syria and Libya and Legal Basis of Consent. *Leiden Journal of International Law*, 1(03), 1-33. Doi: 10.1017/S0922156516000303

4. Bledsoe, R. (1996). Dictionary of International Law. Translated by Bahman Aghaei, *Tehran: Ganje Danesh. (In Persian)*
5. Byers, M. (2002). Terrorism the Use of Force and International Law after 11 September. *International & Comparative Law Quarterly*, 51(2), 401-414.
6. Caroline, T. (1985). New States Sovereignty and Intervention. *Sage journal*, 14(2), 1-177
7. Cassese, A. (2009). International Law, Translated by Hossein SHarifitarazkahi. *Tehran: Mizan*, Second Edition. **(In Persian)**
8. Cleveland, S. (2001). Norm Internalization and US. Economic Sanctions. *Yale Journal of International Law*, 26(1), 1-102.
9. Dehshiri, M., Naghsbandi, A., Keshishiyani, S., Ghayede, M. (2020). Political and Economic Consequences of the US Withdrawal from JCPOA for Iran in the Trump Era and Beginning of Biden's Presidency. *International Studies Journal (ISJ)*, 3(67), 157-176. DOI: 10.22034/ISJ.2021.275512.1414 **(In Persian)**
10. Ebrahimgol, A. (2014). International responsibility of the Government. *Tehran: Institute of Legal Studies and Research of its municipality*, Sixth edition. **(In Persian)**
11. Jackson, R., Sorensen, G. (2018). *Introduction to International Relations*. Translated by Mahdi Zakerian, Ahmad Taghizadeh, Hasa Saeed Kolahi, *Tehran: Mizan*, Seventh Edition. **(In Persian)**
12. Jalali, M., Zabib, R. (2018). Assessing Preventive Self-defense in Fighting Terrorism. *Journal OF Judicial Law Views*, 23(82), 53-82. **(In Persian)**
13. Javid, A. (2014). The beginning of the Imposition of Unilateral Economic Sanctions on International Rights Guarantor of the Implementation of International law or National Policy tool?. *Law and Politics Journal*, 10(22), 105-148. **(In Persian)**
14. Haddock, B. (2012). *A History of Political Thought: From Antiquity to the present*. Translated by Mohammad Hussein Waqar, *Tehran: Ettelaat. (In Persian)*
15. Gholipoorshahraki, A., Heshmatinezhad, H. (2018). The Presence of the Iranian armed forces in Iraq and Syria from the Perspective of International law. *Official Newspaper of the Islamic Republic of Iran. (In Persian)*

16. Khodabakhshi, L. (2021). Investigating the Military and Political Crises in Syria and the Solutions to Overcome this Crisis (Dimensions and Approaches). *International Studies Journal (ISJ)*, 1(69), 45-62, DOI: 10.22034/ISJ.2021.252186.1233 **(In Persian)**
17. McCormick, N. (2001). *Questioning sovereignty Law state and nation in the European Commonwealth*. United Kingdom: Oxford University Press.
18. Mirfakhraei, H. (2015). Investigating the Principle of Non-intervention and Use of Force in the Light of Global Developments. *Journal of Political Studies*, 7(27), 23-46. **(In Persian)**
19. Mohan, K. (2008). Terrorism and Asymmetric Warfare: State Responsibility for the Acts of Non State Entities Nicaragua Tadic and Beyond. *Journal of The institute of Justice and International Studies*, 8, 211-220.
20. Mohebi, M. (2016). *International law in the Contemporary World*. Tehran: Khorsandi. **(In Persian)**
21. Mousazadeh, R. (2019). *Concise of Public International Law*. Tehran: Mizan, Twenty-eighth edition. *(In Persian)*
22. Navadeh Topchi, H. (2014). *The Law of War and Armed Conflicts*. Tehran: Khorsandi. **(In Persian)**
23. NATO (2009). NATO Publishes New Policy to Combat Weapons of Mass Destruction Proliferation, at: [http://www.nato.int/cps/en/SID-34852433-30729564/natolive/news\\_57234.htm?selectedLocale=en](http://www.nato.int/cps/en/SID-34852433-30729564/natolive/news_57234.htm?selectedLocale=en)
24. Ngwa, N. (2017). The Rise and Decline of Humanitarian Intervention and Responsibility to Protect. *Journal of International Social Research*, 10(49), 121-128. DOI: 10.17719/jisr.2017.1563
25. Oluwaseyi, E., Felix, Ch. (2020). International Law and Humanitarian Intervention in the Syrian Civil War the Role of the United States. *Sage Journals*, (10)2, 1-11. DOI: 10.1177/2158244020919533
26. Regilme, S. (2020). Human Rights and Humanitarian Interventions in the International Arena. *The SAGE Handbook of Political Scienc*, 1462-1479. DOI: 10.4135/9781529714333.n89.
27. Samuel Kern, A. (2009). *Economic Sanctions Law and Public Policy*. London: Palgrave Macmillan, DOI:10.1057/9780230227286

28. Shaw, M. (2010). *International Law*. Translated by Mohammad Hussein Waqar. Tehran: Ettelaat, Third Edition. **(In Persian)**
29. Simma, B. (2015). *The Charter of the United Nations, Translated by Heybatollah Nezhadimanesh*. Tehran: Khorsandy. **(In Persian)**
30. Talebi Arani, R. (2016). Hegemony and the use of force. *Tehran: Mokhtab Publication*, First Edition. **(In Persian)**
31. Zamani, Gh., Gharibabadi, K. (2015). Investigating the Legality and Legitimacy of Unilateral Economic Sanctions under International Law. *Journal of Judicial Law Perspectives*, 20(72), 93-129 **(In Persian)**
32. Zakeriyan, M. (1999). The position of the United States and Israel in international human rights conventions. *Journal of Regional Studies in Israeli Studies* (1), 21-35. **(In Persian)**
33. Zakerian, M. (2021). An Introduction to Human Rights in Islam. *Journal of International Studies, Tehran*, Second Edition. **(In Persian)**
34. Zakerian, M. (2013). All Human Rights for All. Mizan Legal Foundation, Tehran: Mizan, First Edition. **(In Persian)**
35. Zelin, A. (2015). Foreign Fighter Motivations. *Washington Institute for Near Policy*. 7, 59-64, August, at: <http://www.Washingtoninstitute.org/policy-analysis/view/the-rise-of-isil-counterterrorism-lectures-2015>
36. Ziai Bigdeli, M. (2019). Public International Law. *Tehran: Ganje Danesh*, Sixty Five<sup>th</sup> Edition. **(In Persian)**